

توهم که اگر جان خود را بدهند امتیازاتی رامی گیرند مواجه هستیم. این است که آگاهی بخشی به این ها و اصالت بخشیدن به زیستن مهم است.

من فکرمی کنم یکی از چیزهایی که در خودکشی باید خیلی روی آن دقت شود همین ارزش زیستن است. یکی از آن انگاره هایی که ما را مجاب می کند که جان خود را بدهیم این است که هر زیستنی ارزش ندارد که ادامه پیدا کند. کتابی اخیراً خواندم به نام حسرت: در ستایش زندگی نازیمسته از آدم فیلیپس. او این اصل سقراطی را زیر سؤال می برد که «زندگی نیازمندی ارزش زیستن ندارد»، یعنی زندگی ای ارزش دارد که آزموده باشد. آدم فیلیپس از این انگاره که خود زیستن ارزشمند است دفاع می کند. وقتی شما قید آزموده یا قید تعالی یا قید رنج به این زیستن اضافه کنید هر کسی دیگر هم ممکن است برای معنادار کردن آن قیدی اضافه کند. اصلاً رویکرد معناداری به زیستن ممکن است رهنز باشد، چون خود زیستن ارزشمند است. درست است که زیستن با مؤلفه ای، مثل تعالی و یا نوع دوستی و یا با مؤلفه ایثار، ارزشمندتر می شود، اما این به این معنی نیست که خود زیستن ارزش ندارد.

افرادی به دلیل اینکه زیستن را هیچ و پوچ می دانند، برای اینکه آن را معنادار کنند، گرسنگی می کشند که عیسی مسیح را ببینند. اساساً جست و جوی معنای زندگی یک انحراف به وجود می آورد و آن انحراف این است که «خود زندگی ارزشمند نیست و ما باید چیزی به آن اضافه کنیم که معنادار شود». ولی اگر کسی قائل باشد که خود زندگی ارزشمند است و مثلاً فی نفسه نفس کشیدن ارزشمند است و راه رفتن و غذا خوردن نیز چنین است، به بیراهه نمی رود. «برای» می تواند زندگی را ارزشمندتر کند، اما به معنای آن نیست که بدون آن و بدون آن غایت این زیستن بی ارزش است. بنابراین اگر توجه کنیم خیلی از انواع خودکشی ها رامی توانیم یک نوع تلف کردن بدانیم که یعنی اصالت زیستن را از بین برده اند. ▶

اراده آزاد ندارد، مثل اتفاقی که اخیراً در کنیا افتاد: در جنگل شاکاهولا که آخرین آمار می که من از کشته شدگان دیدم ۲۰۱ نفر بود که به دلیل گرسنگی ای که به خود داده اند تا به ملاقات عیسی مسیح نائل بشوند، مردند. این یک نوع آرمان شهری با موعودگرایی یا هزاره گرایی است که افراد در طلب چیزی بالاتر و برتر حاضر هستند جان خود را بدهند. در آن یک نوع خود خواهی وجود دارد که طرف به خاطر کمال خودش می خواهد برود. این یک تفاوتی با شهادت دارد. در شهادت، فرد به خاطر دیگران می خواهد جان خود را بدهد، اما در اینجا فرد می خواهد خود را به کمال بالاتری برساند، یعنی دیدار با عیسی مسیح برای او از این زندگی بالاتر است و حاضر است جان خود را برای آن بدهد.

حالا دوری ما بر این است که، حتی در مورد این دیدار و هنگامه ظهور، فرد اجازه ندارد جان خود را بدهد، چون اتفاقاً مسیح می آید که جان ها را احیا کند و منجیان منجیان جان و روح ما هستند، نه گیرندگان جان. و به همین خاطر است که تلقی خشنی که از ظهور می شود و می گوید در عصر ظهور امام مهدی دوسوم مردم جهان را می کشد نمی تواند قابل قبول باشد. یعنی واقعاً ایثار و شهادت به جان دادن است نه جان گرفتن. افراد نمی توانند به خاطر اینکه خود را به مرتبه بالاتری برسانند، یک حرکات دسته جمعی این چنینی انجام دهند.

یک مثال دیگر هم هست؛ چند سال پیش در آمریکا یک گروه ۲۰۰ نفر در انتظار عیسی مسیح در یک آسایشگاه گاز را باز کردند و خوابیدند و همه مردند. از این نمونه ها که طرف زهر بخورد و گاز روشن کند و به خود گشنگی بدهد نه در دسته بندی شهادت جایی دارد و نه در این تقسیم بندی که دور کنیم کرده که نوع دوستانه یا برای تعالی است. من فکرمی کنم تنها یک توهم است. یک سری خودکشی های متوهمانه هم داریم، یعنی نه نوع دوستانه است و نه آتومیک و نه تقدیر گرایانه. بلکه باید اقسام دیگری هم اضافه کرد. گاهی با حماقت افراد و با این

**مسیح می آید که
جان ها را احیا کند و
منجیان، منجیان
جان و روح ما
هستند، نه گیرندگان
جان. و به همین
خاطر است که تلقی
خشنی که از ظهور
می شود و می گوید
در عصر ظهور امام
مهدی دوسوم مردم
جهان رامی کشد
نمی تواند قابل قبول
باشد. یعنی واقعاً
ایثار و شهادت به
جان دادن است نه
جان گرفتن.**



کیومرث پورا احمد

فیلمساز و نویسنده که ۱۶ فروردین ۱۴۰۲ خودکشی کرد. او نویسنده و کارگردان قصه های مجید، سرخ، خواهران غریب، اتوبوس شب و... بوده است.

فراهم کند. من فکرمی کنم که بیش از آنچه که در مورد خودرخداد انرژی صرف کنیم و خودمان را مشغول دآوری کنیم، بهتر است روی زمینه های این چنین رخدادهایی بحث و از خودکشی پیشگیری کنیم. در پزشکی می گویند ما باید از اختلالات عصبی جلوگیری کنیم که طرف به خودکشی نرسد. بحث جامعه شناختی هم همین طور است. کیومرث پورا احمد مشکل روان شناختی نداشته، مشکل جامعه شناختی داشت و ما این کیس ها را باید پیشگیری کنیم. یعنی این فعل که انسان های آزاد خودکشی کنند نباید عادت و قاعده شود. نخیر. و این مسئولیت ما را در پیشگیری از خودکشی سنگین می کند. حتی اگر آن را محکوم کنیم، حتی اگر بگوییم کیومرث پورا احمد غلط کرد و خدا او را نمی بخشد و به جهنم می رود، باید در مورد زمینه های این نوع مرگ و پیشگیری از آن مسئولیت خود را ایفا کنیم. این فرد چه به دلیل افسردگی مفروض خود را کشته باشد، چه به دلیل وطن پرستی خود را کشته باشد، چه به هر دلیل دیگر، ناراحت کننده است. هیچ کس نباید از این خوشحال باشد که کیومرث پورا احمد بریده و خود را کشته. باید تأمل کرد و عواملی که او را به اینجا رسانده بررسی کرد و جلوی آن را گرفت.

فرض کنید پورا احمد دچار یک سد و مانع جدی در حیات حرفه ای خود شده بود که دیگر نمی توانست تکان بخورد و شرافت حرفه ای که کارش مستقل باشد زیر سؤال رفته بوده است. مثلاً به او پیشنهاد شده که حتی به تو این مبلغ رامی دهیم که بی این فیلم را بساز و گفته من برای کسی فیلم نمی سازم، من برای خودم فیلم می سازم. او شرافت خودش را در خطر دیده و خودکشی کرده و در واقع یک پیام داده است.

کسی که بر اثر ناتوانی و اختلال و افسردگی خودکشی می کند، این پیام را نمی دهد. می گوید من همه چیز را پوچ می بینم و زندگی پوچ شده. اما پورا احمد با یک سد روبه روه شده و با آگاهی روانی این تصمیم را گرفته است. من این خودکشی را تأیید نمی کنم، چون خودم به رانت هایی دست دارم که می توانم این موانع را دور بزنم، چیزی که در ایران امروزه خیلی عادی شده و همه ما حرفه ای شده ایم. همه ما راه های برون رفت از بن بست ها را پیدا کرده ایم، یا از بالای دیوار یا از زیر زمین. اما پورا احمد شاید نتوانسته مثل فردی که آن راه های فرار را پیدا کرده و به آن عادت نموده عمل کند. نه اینکه نمی دانست، او هم می دانست که به راحتی با چاپلوسی یک مدیر می تواند زمینه ادامه را